شهادت در داستان ایرج و سیاوش

شکیبی ممتاز، نسرین

«برای آن‏که درخت خوبی از خشکیدن مصون بماند،باید گاه‏به‏گاه‏ از خون یکی از بی‏گناه‏ترین و بی‏آراسته‏ترین فرزندان آدمی آبیاری شود.»1

شهادت،نوعی مرگ مقدس است که نه تنها در راه دفاع از سرزمین بلکه‏ در جهت پیشبرد مولفه‏های انسانی و فراانسانی صورت می‏گیرد؛کدر واقع‏ خون شهید،درخت ارزش‏ها و معیارهای مقدس جامعه را آبیار می‏کند، به‏همین دلیل است که این مقوله چه در فضای حماسه ی ملی ایران- شاهنامه-و چه در تعالیم و آموزه‏های دینی جایگاهی خاص و منحصر به‏ فرد دارد.با کمی کنکاش در نوع مرگ‏هایی که در ایران در محیط شاهنامه‏ اتفاق می‏افتند،می‏توان به این نتیجه رسید که حجم وسیعی از آن‏ها نوعی‏ شهادت در راه پاس داشتن هویت آب و خاک و حفظ حق و حقوق‏ اجتماعی‏ست،اما این مفهوم در مورد دو شخصیت آرمانی شاهنامه یعنی‏ ایرج و سیاوش در قالب جدیدی ریخته می‏شود که تمامی ارزش‏های فوق‏ بشری را شامل می‏گردد.ایرج،فرزند فریدون و سیاوش،فرزند کاووس‏ همواره به عنوان شخصیت‏های روحانی و معنوی تلقی گردیده و طیف‏ عظیمی از ارزش‏های انسانی را در خود پرورده‏اند.

خوبی و نیکی در این دو شاهزاده،عناصر بیگانه‏یی هستند که مورد قبول‏ جامعه پادشاه محور فریدون و کاووس که عرصه‏ی نزاع بر سیر قدرت بیش‏تر است،نمی‏باشد.اینان انسان‏های آگاهی هستند که به حقیقت حیات وقوف‏ داشته و برای به انجام رساندن خویش کاری خویش که پالایش جهان از بدی‏ و پلیدی‏ست،به جهان آمده‏اند.ایرج از بدو تولد یک تفاوت اساسی با دو برادر بداندیش و پلید رفتار خود-سلم و تور-دارد و آن،این‏که با آن‏ها از یک مادر زاده نشده است:

از این سه دو پاکیزه از شهر ناز یکی کهتر از خوب چهرارنواز2

از این کهتر که با تمام واقعیت‏های جهان به وحدت می‏رسد،یوسف‏وار مورد حسد برادران غیور واقع می‏گردد،زیرا پدر او را شایسته‏ی پادشاهی ایران‏ به عنوان بهترین جای جهان دانسته است:

هم ایران و هم دشت نیزه‏وران‏ هم آن تخت شاهی و تاج سران‏ بدو داد کو را سزا بود تاج‏ همان کرسی و مهر و آن تخت عاج‏3

او قربانی ارزش‏هایی می‏شود که پدر بروجود آن‏ها واقف است،به همین‏ دلیل در برابر ادعای دور از عدالت برادران واکنشی نشان نداده و ناجوانمردانه‏ کشته می‏شود.

یکی خنجر آبگون برکشید سراپای او چادر خون کشید بدان تیر زهرآبگون خنجرش‏ همی کرد چاک آن کیانی برش‏4

سیاوش نیز مانند ایرج از انسان‏های کامل شاهنامه است و حضوری‏ پررنگ‏تر و طولانی‏تر از او در روایت فردوسی دارد.پس از شهادت ایرج و به‏سر آمدن دوران پادشاهی فریدون،سرزمین ایران دستخوش تحولاتی در دوره‏ی پادشاهانی چون منوچهر،نوذر،کیقباد و کیکاووس می‏شود.

در دوران سلطنت کاووس،یک‏بار دیگر قصه‏ی مرگ ایرج و ومظلومیت‏ او تکرار می‏شود و این‏بار سیاوش است که در برابر جهی‏وارگی نامادری خود -سودابه-به سرزمین دشمن پناه برده ودر آن جا به اهریمن‏وارگی گرسیوز و افراسیاب مبتلا می‏شود.او نیز هم‏چون ایرج در عرصه‏یی از تفاوت‏ها و با حقیقتی دیگرگون از مادری ناشناخته و گمنام به دنیا می‏آید:

بسی برنیامد بر این روزگار که رنگ اندر آمد به خرم بهار جدا گشت زو کودکی چون پری‏ به چهره به‏سان بت آذری‏5

به سلامت گذشتن از میان دو کوه آتش،بخشیدن سودابه به‏رغم‏ گناهکاری،حفظ پسیان با اهریمنی چون افراسیاب،شهادت در سرزمین‏ بیگانگان،به‏هم خوردن جریان طبیعت پس از مرگ و تجلی گیاه از خون‏ پاکش،از جمله مولفه‏های بی‏مانندی هستند که بر الهی و ملکوتی بودن‏ سیاوش دلالت دارند.

سیاوش در اثر حیله‏ورزی سودابه،سبکسری کاووس،خیانت گرسیوز و بی کفایتی افراسیاب به شهادت می‏رسد و با آن‏که اصراری قاطع برنریختن‏ خون او بر زمین وجود دارد،اما این اتفاق در مسیر حماسه به‏وقوع می‏پیوندند و گیاهی از خون او می‏روید که در واقع نمادی از بازگشت او در قالب فرزندش‏ کیخسروست؛6فرزندی که اصلیت بدی را از بین برده و جهان را به عدل و داد خود می‏آراید و در پایان خضروار در حرکت به سوی کمال ناپدید می‏شود.

چنان‏که تا به‏حال به ذکر آن پرداختیم،زندگی ایرج و سیاوش پر از لحظه های تراژیکی‏ست که فاجعه‏ی مرگ آن‏ها را به‏وجود می‏آورد،اما این‏ مرگ از نوعی دیگر است و حقیقتی دیگرگون دارد.

مرگ آن‏ها به شهادت نیز ارزشی جاودانه و ماورایی می‏بخشد،زیرا زندگی با همه‏ی توسع و شگفتی‏هایش برای به فعلیت درآوردن ارزش‏های‏ وجودی آن‏ها اندک و حقیر است.فردوسی برخویشکاری مقدس این دو پهلوان در محیط رازآلود حماسه آگاهی دارد و به واقعیت وجودی‏شان در عرصه‏یی فراتر از این جهان مادی می‏نگرد،اما در شهادت آن‏ها آن‏قدرمتاثر می‏شود که همه‏ی جهان و جهانیان را در مرگشان محکوم و مقصرمی‏داند. او در شهادت ایرج،اندوه و تاثر خود را این‏گونه می‏دارد:

جهانا بپروردی‏اش در کنار وز آن پی ندادی به جان زینهار7

و در از دست دادن سیاوش آن‏قدر اندوهگین و ناامید می‏شود که می‏گوید:

جهانا چه خواهی ز پروردگان‏ چه پروردگان داغ دل بر بردگان

بدیهی‏ست که غم فردوسی در شهادت ایرج و سیاوش دارای یک‏ ماهیت است و این مساله نشان‏دهنده‏ی تعالی انسان کامل در ذهن اوست.

یاد ایرج و سیاوش ارج نهادن به بزرگی‏ها واغتنام خوبی‏هاست،لذا اگر شاهنامه تنها به ذکر ماجرای این‏دو انسان اهورایی مساله می‏پرداخت،باز هم‏ شاهنامه بود.

پی‏نوشت‏ها

(1)-محمد علی اسلامی ندوشن،زندگی و مرگ پهلوان در شاهنامه،انجمن آثار ملی، تهران،1384،ص 173.

(2)-شاهنامه،ج 1،ص 67.

(3)-همان،ص 73.

(4)-همان،ص‏ 82.

(5)-شاهنامه،ج 3،ص 65.

(6)-این مفهوم با وجه اساطیری سیاوش که به عنوان«ایزد شهید شونده‏ی نباتی»مطرح است،ارتباط دارد.برای اطلاع بیش‏تر ر.ک،پژوهشی در اساطیر ایران،مهرداد بهار،صص 441-452 و 423-430 و از اسطوره تا تاریخ،مهرداد بهار،صص 169-171 و 385-389.

(7)-شاهنامه،ج 1،ص 82.

(8)-همان،ج 3،ص 467.

منابع

1-فردوسی،ابو القاسم،شاهنامه،چاپ مسکو،حج 1 و 3،ققنوس تهران،1378.2- اسلامی ندوشن،محمد علی،زندگی و مرگ پهلوان در شاهنامه،انجمن آثار ملی،تهران، 1348.3-بهار،مهرداد،پژوهشی در اساطیر ایران،آگه،تهران،1378.4-از اسطوره‏ تا تاریخ،نشر چشمه،تهران،1377.